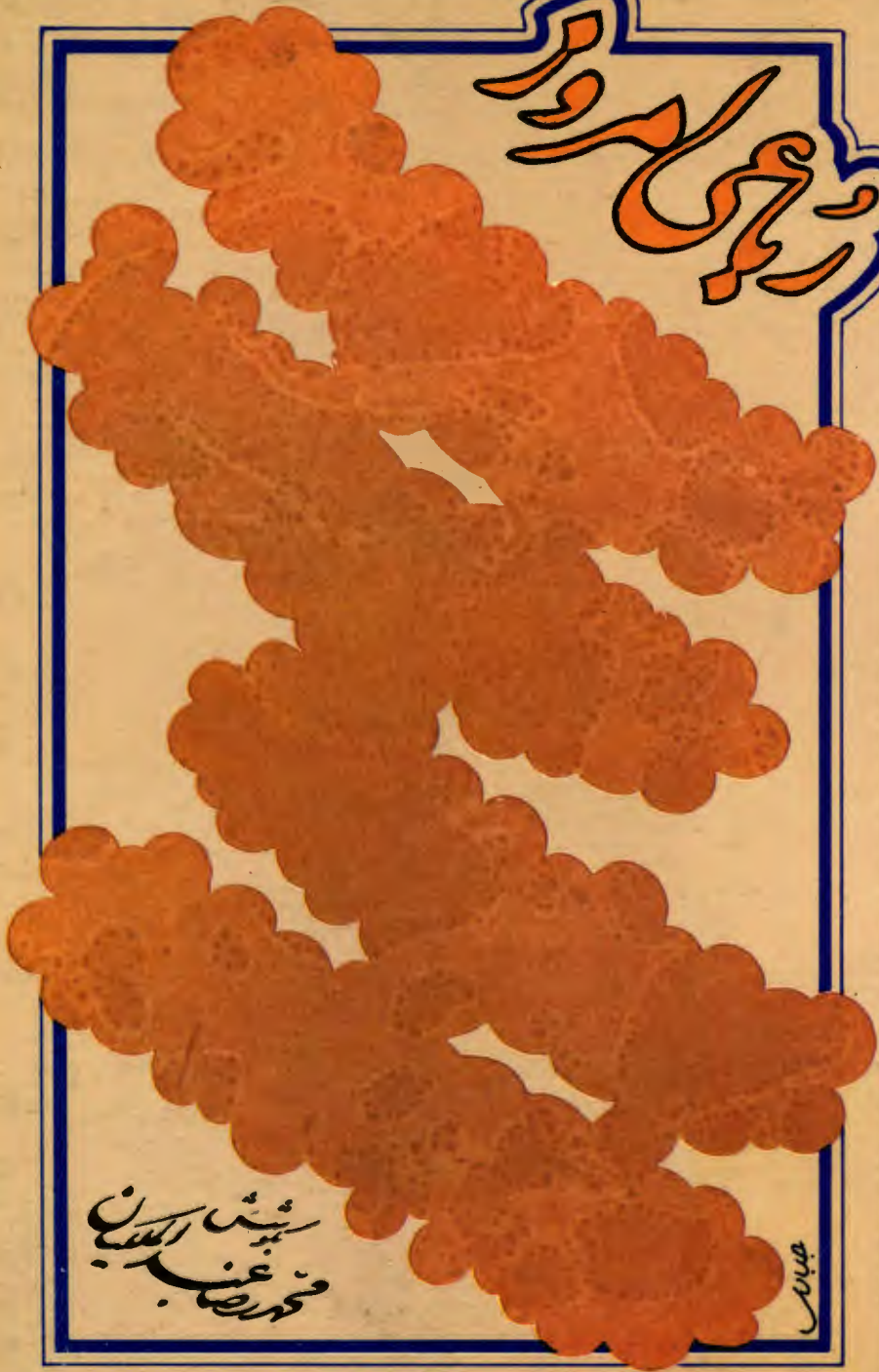


درجہ اول



شیرین گلستان
مخدوم غلام

۱۱۱۱



انتشارات برگ

تهران

صندوق پستی

۱۵۸۷۵/۴۹۳۹

مجموعه

رباع امروز

کوشش محبت در رضا عبدالکلیان

ادبیات
فارسی

۱۶

۶

۶۴

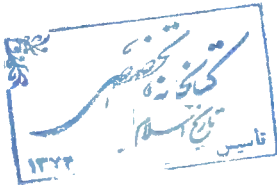
بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



اسکس شد

مجموعہ

رہنما امروز



سپیش

محمد رضا عبدالمکین

رباعی امروز

مجموعه شعر

به کوشش محمد رضا عبدالملکیان

روی جلد: مداقت جباری

چاپ اول: ۱۳۶۶

تیراژ: ۶۰۰۰ نسخه

ناشر: انتشارات برگ

چاپ: چاپخانه نقش جهان

نقل و اقتباس با ذکر دقیق مأخذ آزاد است.



پیشگفتار

قصد بر آن بوده که در سرآغاز این دفتر به اجمال و اختصارنگاهی داشته باشیم به سیر تاریخی رباعی و تحولات این قالب هزار ساله شعر فارسی از آغاز تا امروز، اما بیم آن رفت که بضاعت ناچیز این قلم در انتخاب و ارائه مجملی گویا پیرامون این مهم که قادر به پاسخگویی نیاز و اهم سؤالات خواننده باشد، توفیق لازم را نداشته باشد. از دیگر سوی اگر سعی بر آن می شد که برای کاستن نکات ابهام، به مطلب مورد نظر شرح و بسط بیشتری داده شود تا از روشنی و جامعیت درخوری برخوردار گردد، به ناچار ضرورت داشت که در روند بررسی، نمونه هایی از دفتر قطور رباعی را ارائه می دادیم و حتی المقدور با توجه به منابع موجود، اهم ویژگی های ادوار حیات این قالب را برمی شمردیم، که در این صورت نیز مطلب از حد آن اجمال و اختصار، پا فراتر می نهاد، و با توجه به اصل کار (ارائه منتخبی از رباعیات امروز)، چنین چیزی غیر ضروری بنظر می رسید به همین لحاظ مطلب مزبور نانوشته ماند.

فکر فراهم آمدن این دفتر از حدود ۳ سال پیش گریبانگیر ذهن گردید و اندک اندک ریشه گسترانید. در کنار هم نشانیدن نمونه های موفق و نسبتاً موفق شعر پس از پیروزی انقلاب اسلامی به صورت يك مجموعه، ضمن اینکه ارزش کیفی کار را بهتر نمایان می سازد، به شاعران در شناخت موقعیت کنونی شعر و جایگاه مرتبه شعری آنان کمک می کند که حاصل چنین تشخیصی در جبران نقاط ضعف شاعران بی تاثیر نخواهد بود، همچنین طریق مذکور امکان دستیابی علاقمندان به شعر امروز را بهتر فراهم می نماید و چنین مجموعه هایی دست منتقدان شعر را نیز برای بررسی و تحقیق و ارزیابی بهتر، بازمیدارد.

در آغاز صرفاً قالب رباعی مورد نظر نبود بلکه مقصود، گردآوری نمونه هایی از شعر بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بود، اما به لحاظ تنوع قالب های مورد استفاده و فراوانی شعرهای ارائه شده، عملاً چنین کاری برای چون منی، سنگ بزرگ بود و علامت.... از این رو باید چارچوب کار مشخص تر و محدودتر میگردید،

که پس از بررسی جواب مختلف، به دو لحاظ، گردآوری منتخبی از رباعیات امروز به عنوان چارچوب کار برگزیده شد. یکی بدین دلیل، که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، هرچند که يك تحول درونی در اکثر قالبهای شعر فارسی بوجود آمد، اما این تحول پیش از درآمیختگی با سایر قالبها، بیشتر خود را در چشم و دل رباعی نشانده و این قالب تقریباً فراموش شده را حیاتی دوباره بخشید.

دلیل دیگر برگزیدن رباعی این بود که گردآورنده این دفتر، هرازگاهی که دلش لبریز می‌شود، لب ریخته‌های دلش را به مهربانی کلمات می‌سپارد و محصول آن را به زعم خویش «شعر» می‌نامد و در این رهگذر شاید به اشتباه خود را نیز شاعر میدانند. با توجه به این موضوع و برای آنکه حب نفس یا خودبینی و خودخواهی او را حتی المقدور از رعایت انصاف دور ندارد، قالبی را برگزید که خود در آن قالب، شعری ندارد.

منابع فراهم آمدن این دفتر مجلات سروش، اطلاعات هفتگی، جوانان، زن روز، پیام انقلاب، شاهد، امید انقلاب، ماهنامه‌های کیهان فرهنگی و صحیفه، روزنامه‌های کیهان، جمهوری اسلامی، اطلاعات و جنگهای سوره و فصلنامه هنر و همچنین حدود ۱۵ جلد کتاب شعر منتشر شده در سالهای اخیر بوده است، که از منابع موجود برخی تماماً و بعضی که امکان دسترسی به تمام شماره‌های آن میسر نگردیده، به طور ناقص مطالعه و فیش‌برداری شده است. محدوده زمانی این منابع برای بررسی، از تاریخ پیروزی انقلاب اسلامی تا اواخر تابستان ۶۵ را دربر می‌گیرد.

نکاتی که در انتخاب رباعیات این دفتر مورد نظر بوده است به طور خلاصه عبارتند از:

- ۱- حضور اندیشه و عاطفه در شعر با توجه به نقش آفرینی‌های خیال.
- ۲- پویایی زبان شعر از لحاظ مأنوس بودن واژگان و میزان ابداع در ترکیبات به کار گرفته شده.
- ۳- ارتباط مفهقی چهار مصراع رباعی (اگرچه به صورت نسبی) و مساعدت آنها با یکدیگر در جهت القای بهتر مفهوم مورد نظر.

۴- میزان تأثیر و تکانه‌دهندگی مصراع چهارم که سهم عمده‌ای در ارزشیابی هر رباعی دارد.

۵- پرهیز از رباعیات شعاری و شعارگونه (البته در مواردی که شعارها به شعر نزدیک شده‌اند، سعی بر آن بوده است که تسلط شعر بر شعار را از نظر دور نداریم).

۶- هماهنگی پیام شعر با ارزشهای مقدس جامعه اسلامی.

با در نظر داشتن ملاکهای فوق کارگردآوری و انتخاب رباعیات شروع شد، در آغاز با توجه به شناخت قبلی و آنچه که به عنوان نمونه‌های خوب رباعی در دسترس بود، میتوان گفت که رباعیات انتخاب شده پاسخگوی توقعات گردآورنده بود و چنین پیش‌بینی می‌شد که حاصل کار با تلاشی نه‌چندان زیاد و وقت گیر، دفتري نزدیک به ایده‌آل خواهد بود، اما وقتی محدوده کار محدود شاعران موفق را پشت سر گذاشتیم و کار بررسی و انتخاب از سایر منابع مورد نظر پی گرفته شد، هرچه پیش رفتیم امکان دستیابی به رباعیات موفق کمتر شد بدین لحاظ پنداشتیم که شاید سطح توفیق گردآورنده از شعر نوپای انقلاب اسلامی از حد معقول بالاتر است و یا اینکه سلیقه شخصی امکان انتخاب بعضی از رباعیات را نمیدهد حال آنکه شاید همین رباعیات به عقیده صاحب نظرانی دیگر شعرهای موفقی بوده و بتوانند استحقاق حضور در این مجموعه را داشته باشند.

دو نکته فوق گردآورنده را بر آن داشت که بخاطر رفع این شبهه از چند نفر افراد صاحب نظر نیز طلب همفکری و همکاری نماید. پس از رسیدن به چنین نظری، رباعیاتی نیز که از حدود معیارهای نگارنده کمی دورتر بودند به جمع انتخاب اولیه اضافه شدند و کار بررسی منابع موجود به همین منوال دنبال گردید که نهایتاً در اواخر تابستان ۵۶ به پایان رسید، در خاتمه این مرحله از میان حدود سه هزار رباعی مورد بررسی، قریب شصت رباعی انتخاب گردید.

آنگاه با نوشتن هر رباعی بر روی يك برگ جداگانه و شماره گذاری آنها و سپس با تهیه جدولهایی برای بررسی رباعیات مورد نظر، موضوع را با ۴ تن از شاعران مطرح و شناخته شده امروز که هريك دارای شناسنامه شعری مستقل و شخصی هستند به طور جداگانه مطرح کردیم، که همگی اظهار لطف نمودند و با بزرگ منشی خویش سلام لر را بی جواب

نگذاشتند و هریک از آنان بادقت نظر و صرف وقت قابل ملاحظه، رباعیات گردآوری شده را یک‌به‌یک بررسی کردند و بدون آنکه از نظر سایر داوران اطلاع داشته باشند جدول مورد نظر را تکمیل نمودند و هر رباعی را بوسیله نمراتی که از صفر تا ۴ در نظر گرفته شده بود، ارزشگذاری کردند، در بعضی از موارد نیز درباره معدودی از رباعیات نظر اصلاحی مطرح شده بود که با تغییراتی جزئی شکل بهتری پیدا کردند.

پس از پایان مرحله فوق، چهار جدول تکمیل شده جمع‌بندی شد و میانگین هر رباعی مشخص گردید که در نتیجه ۳۲۱ رباعی با توجه به بارم‌بندی مورد نظر بین ۲ تا ۴ نمره کسب کردند که جمعاً برگزیده شدند. و حاصل کار مجموعه‌ای است که پیش‌رو دارید.

با بررسی جدولهای تکمیل شده دریافتیم که در مجموع، نظرهای مطرح شده با یکدیگر و با نظر گردآورنده قرابت و نزدیکی بسیار دارند، با این تفاوت که انجام کار بدین ترتیب، اطمینان خاطر انتخاب‌کننده را نیز به همراه داشت.

در خاتمه بجاست که از چهار شاعر ارجمندی که بزرگوارانه در انتخاب رباعیات این دفتر صرف وقت نمودند و در کم کردن ضعفهای این مجموعه دریغ نورزیدند صمیمانه تشکر کنم.

با این اشارت که چون رباعیات بعضی از این بزرگواران نیز در این دفتر آمده است به‌خواست خود آنان از ذکر نامشان در مقدمه خودداری شد. با این توضیح که آنان داور رباعی خویش نبوده‌اند و میانگین سایر نظرات به‌عنوان نظر چهارم در مورد رباعی آنان منظور گردیده است.

کلام آخر اینکه اگر مجموعه حاضر از حسن و ارزشی بر خوردار است، بی شک نتیجه تلاش شاعران امیدآفرین این انقلاب و همچنین محبت عزیزانی است که در انتخاب اشعار این دفتر از قبول زحمت چشمگیر دریغ نکردند. کاستی‌ها و ضعف‌های کار نیز ریشه در کم‌بضاعتی صاحب این قلم دارد که بی شک آگاه شدن از نظرها و انتقادات خوانندگان علاقمند مایه خوشحالی و اظهار تشکر گردآورنده خواهد گردید.

والسلام

محمدرضا عبدالملکیان

بهمن ماه ۱۳۶۵ - تهران

الف

□

صبح از من و دیدهٔ پراز خواب ترا
رود از من و آرامش مرداب ترا
فرق است میان عشق تا عشق آری
مهتاب مرا و کرم شبتاب ترا

محمد رضا سهرابی نژاد

□

تا آتش اندیشه افلاکی ما
صد شعله فکند در تن خاکی ما
ضرب المثل دوباره عالم شد
چون شبنم روی برگ گل، پاکی ما

نادر الہی

به مناسبت عید فطر

□

عید است و دلم خانه ویرانه، بیا
این خانه تکاندیم ز بیگانه، بیا
یک ماه تمام میهمانت بودیم
یک روز به مهمانی این خانه بیا

قیصر امین پور

پ

برای شهید مطهری

□

از حنجره‌ات سپیده می‌نوشد آب
از جام دلت چو چشمه می‌جوشد آب
تا پاک شود همچو زلال سخت
دیر است که مومنانه می‌کوشد آب

حسن حسینی

روز هفدهم شهریور

□

ای نابترین معانی واژه خوب
ای جوشش خون گرم‌تان، شهر آشوب
کس در سفر کدام منظومه بدید
یک روز کند هزار خورشید غروب؟

قیصر امین‌پور



ای روی تو سبز، چون سرانگشت درخت
وی از تو بلند تا ابد مشت درخت
آندم که از این زمانه بربستی رخت
در سوگ تو خم شد به خدا پشت درخت

مرتضی نوربخش

□

عاشق شد و در آتش مشتاقی سوخت
 در حسرت يك کرشمه ساقی سوخت
 جز جان که به اوج آسمان پر بگشود
 زان قامت چون سرو سهی، باقی سوخت

علی مرادی غیاث آبادی

□

از شیوه خورشید، دمیدن آموخت
 از قافله رود، رسیدن آموخت
 از دامگه پست کالان زمین
 مانند عقاب، پر کشیدن آموخت

شمس الله مولوی

□

از کوه طریق استواری آموخت
 وز سایه صفای خاکساری آموخت
 شاداب تر از شمیم جانبخش بهار
 از روح نسیم بی‌قراری آموخت

محمود عباد

□

سقای ستاره در فلق خون می‌ریخت
 آتش ز دو بال مرغ حق خون می‌ریخت
 در دشت خروسخوان به‌جای آواز
 از حنجره‌ها شفق شفق خون می‌ریخت

مصطفی علیپور

□

آن روز که از گلوی تو خون می‌ریخت
 خون از رگ آفتاب، گلگون می‌ریخت
 این خون خدا بود، که از رگ رگ تو
 با جوشش سرخ عشق، بیرون می‌ریخت

احمد خوانساری

□

ای عمق سکوت، زخمی فریادت
 وی قامت صبح، تشنه امدادت
 در پهنه شبهای سراسر تاریک
 پیوند ستاره و سحر میلادت

عادل بیابانگرد جوان

□

این عقل دوباره خام شد، عشق کجاست؟
 در پرده ننگ و نام شد، عشق کجاست؟
 یاران، یاران چگونه می باید گفت
 کار من و دل تمام شد، عشق کجاست؟

وحید امیری

□

بانگ ظفر از مناره برخواهد خاست
 صبح از نفس ستاره برخواهد خاست
 آن یار که در کویر افتاد به خاک
 با بیرق گل دوباره برخواهد خاست

مصطفی علیپور

□

بی‌ساغر عشق زندگانی تلخ است
 در جام، شراب ارغوانی تلخ است
 با یاد تو دور زندگانی شیرین
 بی روی تو عمر جاودانی تلخ است

اکبر بهداروند

□

موسیقی شهر، بانگ «رودا رودا» است
 رقاصه شهر، آتش است و دود است
 برخاک خرابه‌ها بخوان قصه جنگ
 از چشم عروسکی که خون آلود است

قیصر امین‌پور

۱- «رود» به معنی فرزند است، در بعضی از نواحی جنوب، مادران در مرگ فرزندان‌شان «رود، رود» یا «رودا رود» می‌گویند.

□

از مزرعه بهار، سرشارتر است
 وز ساقه سبز صبح، پربارتر است
 هرچند که خفته در شبستان زمین
 از دیده آفتاب، بیدارتر است

محمود عباد

□

هرچند که از آینه بی رنگتر است
 از خاطر غنچه ها دلم تنگتر است
 بشکن دل بی نوای ما را ای عشق
 این ساز، شکسته اش خوش آهنگتر است

حسن حسینی

□

او مست و خراب جام نابی دگر است
هر قطرهٔ خون او گلابی دگر است
بنگر که شهید خفته در دامن خاک
در مشرق عشق آفتابی دگر است

وحید امیری

□

گر چشم گشایم به جمال تو خوش است
ور دیده بیندم به خیال تو خوش است
هیچ از تو به جز فراق تو ناخوش نیست
آن نیز به امید وصال تو خوش است

سیاوش اسلامی

□

در روز مصاف مرد بودن شرط است
 آغوش به موج خون گشودن شرط است
 برخیز و بیازمای خود را چون تیغ
 در پهنه عشق آزمودن شرط است

یدالله لرنژاد

□

با پرده نشین غیب محرم عشق است
 با راز نهان دوست همدم عشق است
 آن آب بقا که عمر جاوید دهد
 خود نیست، و گر هست به عالم عشق است

حجت الاسلام محمدحسین بهجتی (شفق)

□

آئینه و آب، حاصل یاد شماست
 آمیزهٔ درد و داغ، همزاد شماست
 این خاک که از ترنم لاله پر است
 دفترچهٔ خاطرات فریاد شماست

وحید امیری

□

چشمان سحر، تشنهٔ دیدار شماست
 مهتاب خجل ز نور رخسار شماست
 خورشید که در اوج فلک خانهٔ اوست
 همسایهٔ دیوار به دیوار شماست

علیرضا قزوه

□

بانوی فلق آینه گردان شماست
 پیراهن آسمان چراغان شماست
 مهتاب که جان پاکی و عریانیست
 پرورده آفتاب دامن شماست

ایرج قنبری

□

هم روی ترا طاقت دیدار کم است
 هم چشم مرا جرأت این کار کم است
 من کمتر از آنم که ترا درك کنم
 آگاهی من ز عشق بسیار کم است

قیصر امین پور

□

همواره ستیزه با ستم، پیشهٔ ماست
 شمشیر شهاب شب شکن، تیشهٔ ماست
 ما منبع نور ناب بی پایانیم
 خورشید گلی ز باغ اندیشهٔ ماست

محمد صادق جوادی

□

تا خون سپیده در رگ و ریشهٔ ماست
 در بیم، شب از فروغ اندیشهٔ ماست
 فردای ظفر از آن ما خواهد بود
 زانروی که جان دیو در شیشهٔ ماست

نادر الاهی

□

جان واله و عقل مات و دل حیران است
 بی روی توام ملک جهان زندان است
 من مانده میان آتش هجر و فراق
 یارب شب عاشقان چه بی پایان است

ایرج قنبری

□

آهنگ و سرود لب‌تان سوختن است
 اندیشه روز و شب‌تان سوختن است
 این چیست میان تو و پروانه و شمع
 کز روز ازل مذهب‌تان سوختن است

قیصر امین‌پور

□

با لاله شهید عشق را این سخن است
 کای لاله ترا طراوت از خون من است
 سر دادن و جان به دیگران بخشیدن
 این شیوه عاشقان گلگون کفن است

محمد علی مردانی

□

صحرای غمی، نشانی من این است
 آشفته دمی، جوانی من این است
 در چشم زمانه ام، پریشان خوابی
 افسانه زنگانی من این است

گلشن کردستانی

□

حرف تو به شعر ناب پهلوی زده است
 آرامش تو به آب پهلوی زده است
 پیشانیّت از سپیده مشهورتر است
 چشم تو به آفتاب پهلوی زده است

سلطان هراتی

□

تا دیده روزگار بیدار شده است
 آفاق جهان پهنه پیکار شده است
 اینجا همه بوی کربلا می آید
 تاریخ مگر دوباره تکرار شده است

میرهاشم میری

□

چندیست چراغ عشق کم سو شده است
 جانم چون عقل عافیت جو شده است
 بس کن تا کی در پی نیرنگ و فریب
 ای دل دستت برای من رو شده است

ثابت محمودی (سهیل)

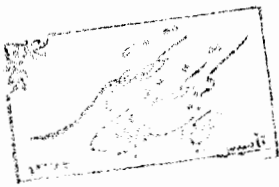
□

از مهر رخ تو گل پراز خنده شده است
 از قامت تو سرو سرافکنده شده است
 از بس که رخ تو روشن و نورانی است
 خورشید ز چهره تو شرمنده شده است

بیوک ملکی

□

امسال بنفشه زودتر آمده است
 با زلف پریش و روی تر آمده است
 گویا ز خجسته سال آینده ما
 دارد خبری که بی خبر آمده است



دکتر محمد حسین علی آبادی

□

شب رفته و صبح پر سرور آمده است
 از برج سپیده، موج نور آمده است
 تا پشت سپاه تیرگی را شکند
 نور از پی نور، در ظهور آمده است

سیاوش دیهیمی

□

در دامن شب به صبح امید نشست
 با مشعل مه به بام ناهید نشست
 در دیده روزگار چون گوهر اشک
 غلطید و به چشمه سار خورشید نشست

مشفق کاشانی

□

افسوس که بال و پر پرواز شکست
 فریاد که در حنجره آواز شکست
 دست من و دامان تو ای غایت لطف
 این دلشده کرد توبه و باز شکست

علی مرادی غیاث آبادی

□

در محفل عاشقان فرزانه و مست
می گشت سبوی کربلا دست بدست
ناگاه ز خیل ناکسان دستی پست
هفتاد و دو پیمانه به یک سنگ شکست

محمد خلیل جنالی

برای شهید مطهری

□

گر پیکرت ای درخت دیرینه شکست
از زخم زبان تبر کینه شکست
روزی که به روی دوش مردم بودی
تصویر تو در هزار آئینه شکست

قیصر امین پور

تقدیم به حضرت زهرا (ع)

□

آنروز که پهلوی تو از کینه شکست
دل‌های محبان تو در سینه شکست
تصویر ترا دل علی (ع) آینه بود
اندوه تو سنگی شد و آئینه شکست

احمد رضا زارعی

برای امام حسین (ع)

□

او روز شهود خویش را می‌دانست
گودال فرود خویش را می‌دانست
چون شاعر چیره‌ای از آغاز سخن
پایان سرود خویش را می‌دانست

محمد رضا محمدی نیکو

□

می آید و آیه های باران با اوست
 بوی گل و عطر لاله زاران با اوست
 می آید و باغ خشک جانهای ملول
 مشتاق که رمز نوبهاران با اوست

سیاوش دیهیمی

□

این باغ شکوفه است، یا پیکر اوست
 گلبرگ شقایق است یا بستر اوست
 این بازی خون و نور در عرصه عشق
 خورشید نشسته در شفق، یا سر اوست

سیاوش دیهیمی

برای هیرزا

□

در حجم سیاه بیشه، این نور از اوست
 سرسبزی مرغزار و ماهور از اوست
 در ظهر عطش چو نهر پر آب رسید
 حیثیت سبز جنگل دور از اوست

سلمان هراتی

□

آن پیر که زیور کلام من و توست
 سر فصل جریده قیام من و توست
 آن گرد وضو ساخته در چشمه ماه
 سردار سپاه خون، امام من و توست

غلامرضا رحمانی

□

این جلوه مهر، یا که پیشانی توست
وین روح نسیم، یا که عریانی توست
ای نبض طراوت سحر در نگهت
خورشید، اسیر چشم بارانی توست

ایرج قنبری

□

ای عشق، زمین و آسمان آیه توست
بنیاد ستون بی ستون، پایه توست
چون رهگذری خسته که می آساید
آسایش آفتاب در سایه توست

قیصر امین پور



آن مرغ که پر زند به بام و در دوست
خواهد که دهد سر به دم خنجر دوست
«این نکته نوشته اند بر دفتر عشق»
«سر دوست ندارد آنکه دارد سر دوست»^۱

قیصر امین پور



او رفت و به ذهن سبز صحرا پیوست
در مرز سحر به شط فردا پیوست
آن چشمه که مانند دلم می جوشید
جاری شد و رفت تا به دریا پیوست

حبیب الله حسینی میرآبادی

۱- این نکته نوشته ایم بر دفتر عشق
سر دوست ندارد آنکه دارد سر عشق
(خواجه عبدالله انصاری)

□

ایمن ز ملال ساعتی خواهم و نیست
 از علم و عمل بضاعتی خواهم و نیست
 بی‌فتنه روزگار و بی زحمت خلق
 روزی دو مجال طاعتی خواهم و نیست

حمید سبزواری

□

جانی همه بیقرار می‌خواهم و نیست
 چشمی همه اشکبار می‌خواهم و نیست
 تا روی ترا زلال بینم ای دوست
 آئینه بی‌غبار می‌خواهم و نیست

محمود عباد

□

مهمان ضیافت خطر هیچ نداشت
 هنگام که میرفت سفر هیچ نداشت
 گمنام‌ترین شهید را آوردند
 جز پاره‌ای از عشق دگر هیچ نداشت

وحید امیری

□

دردا که ز تن توان، ز دل تاب گذشت
 عمری به‌سرای دیده، در خواب گذشت
 می‌خواستم از خواب گران برخیزم
 تا چشم گشودم از سرم آب گذشت

مشفق کاشانی

□

در پهنه عشق، جان سپر کرد و گذشت
تا قله آرزو سفر کرد و گذشت

خورشید صفت برآمد از مشرق عشق
این شام سیاه را سحر کرد و گذشت

علیرضا پور بزرگ

□

مهتاب، شکفته بر تنش بود و گذشت
خورشید، رکاب توسنش بود و گذشت

از عرصه تیغ‌های عریان، اما
پیراهن زخم، جوشنش بود و گذشت

محمود عباد

□

سالار به کاروان خود برمی گشت
 سیمرغ به آشیان خود برمی گشت
 آرام و فروتنانه در مطلع فجر
 خورشید به آسمان خود برمی گشت

علی صدفی زاده

□

تصویر ترا شفق چو در قاب گرفت
 رنگ از رخ خورشیدی مهتاب گرفت
 سوز لب تشنه ترا نازم، چون
 دریا دریا ز دیدگان، آب گرفت

عباس براتی پور

□

چشمان ترا غباری از خواب گرفت
 درد آمد و از دست دلم تاب گرفت
 این بود پس از تو کار چشمم ای دوست:
 يك عمر نشست و آب را قاب گرفت

قیصر امین پور

□

این دل که ز دست هرچه فریاد گرفت
 هر تحفه که غم به دست او داد، گرفت
 خاموشی و يك جهان سخن گفتن را
 از عکس مزار شهدا یاد گرفت

حسن حسینی

□

کس چون تو طریق پاکبازی نگرفت
با زخم، نشان سرفرازی نگرفت

زین پیش دلاورا، کسی چون تو شگفت
حیثیت مرگ را بهبازی نگرفت

حسن حسینی

□

آن یار که دل ز بی نیازی نگرفت
جز بادۀ ناب سرفرازی نگرفت

خورشید هزار ظهر تابستان را
هنگام غروب خود بهبازی نگرفت

حسن حسینی

□

با زورق دل به رود کارون زد و رفت
 دریا، به کویر شب شبیخون زد و رفت
 تا فتح سحر با مژده خون پالا
 برطاق سپهر، لایه از خون زد و رفت

احد ده بزرگی

با یاد شهید شریعتی

□

برخاک خزان، گام بهاری زد و رفت
 بوذر شد و خیمه در صحاری زد و رفت
 با تیغ قلم بر تن یلدای سکوت
 تا مطلع فجر، زخم کاری زد و رفت

حسن حسینی



در فرصت خورشید، مهیا شد و رفت
آتش شد و پا گرفت و برپا شد و رفت

یک عمر لباس جستجو می پوشید
گمگشته عشق بود، پیدا شد و رفت

شمس الله عولوی



سرمست زلال بیقراری شد و رفت
در بستر اشتیاق جاری شد و رفت

لب تشنه کوثر شهادت، آخر
از چشمه نور آبیاری شد و رفت

مرتضی کارگر دستجردی

□

یکباره چو نیزه شهاب آمد و رفت
 انگار به خواب من، چو خواب آمد و رفت
 يك روز به صبح زاد و یکشب جان داد
 این قصه اوست: آفتاب آمد و رفت

«محمد رضا محمدی نیکو

□

مهمان سپیده، نیمه شب آمد و رفت
 تا مسلخ عشق، با ادب آمد و رفت
 سرمست کسی که باده هستی زد
 سیراب کسی که تشنه لب آمد و رفت

علیرضا قزوه



خشکیده لب و مشک بدوش آمد و رفت
بگذشت ز آب، درخروش آمد و رفت

چون دید شرار شرم رخسار فرات
خون در رگ خورشید به جوش آمد و رفت

ابوالفتح کرمی



با شب به ستیزه بیدرنگ آمد و رفت
با تیغ سحر چو آذرنگ آمد و رفت

با سینه بگشاده به پهنای سپهر
از این قفس تنگ به تنگ آمد و رفت

مشق کاشانی

□

وقتی علم ستیز بالا میرفت
 صد تیغ شهاب ریز بالا میرفت
 خورشید به عزم حمله برشب، از کوه
 آهسته و سینه خیز بالا میرفت

حسن حسینی

برای میرزا

□

چون سیل ز پیچ و تاب صحرا می رفت
 همراه سحر به فتح فردا می رفت
 بیتاب، نظیر جوشش چشمه دور
 این رود به جستجوی دریا می رفت

سلمان هراتی

□

ای سرو ز استواریت باید گفت
وی عشق، ز پایداریت باید گفت

ای فاتح صبح بر بلندای ظفر
از شوکت پاسداریت باید گفت

محمود غرقابی

□

نوشیدن نور ناب، کاری است شگفت
این پرسش را جواب، کاری است شگفت

تو گونهٔ يك شهید را بوسیدی
بوسیدن آفتاب، کاری است شگفت

قیصر امین‌پور

□

بیداری و چشم تو به خوابی است شگفت
آن نور که خورده‌ای، شرابی است شگفت

خفاش مگر خون تو بیند در خواب
هر قطره خونت آفتابی است شگفت

قیصر امین پور

□

دیربست دلم حکایتی باز نگفت
از مرغ حق و لحظه پرواز نگفت

سنگ است دلم سنگ، خدایا رحمی
کاین دل ز هزار راز يك راز نگفت

ناصر شکوری

□

باهرچه دهان زخم در تن می گفت
 از راز عروج خویش با من می گفت
 آن روز لبان بسته چشمانش
 با من سخن از چگونه رفتن می گفت

قیصر امین پور

□

چون گوهر ناب، آب دارد سخت
 بیداری آفتاب دارد سخت
 تا غفلت خواب بشکند در دل شب
 پویندگی شهاب دارد سخت

احمد ده بزرگی

خ

□

سر زد ز افق صبح سپید گل سرخ
برخیز و بخوان، سرود عید گل سرخ
از سفره هفت‌سین سنگر داران
آورد رسول دل، نوید گل سرخ

احمد ده بزرگی

□

خورشید دمیده از پگاه گل سرخ
 بنهاده بهسر، چمن کلاه گل سرخ
 تکبیر زنان امیر دل می آید
 از دشت بهار با سپاه گل سرخ

پیدی موسوی (فاخر)

□

من همسفر شراب، از زرد بهسرخ
 یا همره اضطراب، از زرد بهسرخ
 يك روز بهشوق، هجرتی خواهم کرد
 چون هجرت آفتاب، از زرد بهسرخ

قیصر امین پور

شولای سپید صبح بر دوش باد
 رخنده‌ترین فلق هماغوش باد
 در بزم وصال دوست از شوق حضور
 آن جام‌که در کشیده‌ای نوشت باد

□

جام شبمان تهی ز مهتاب مباد
 با دیدهٔ ما وسوسهٔ خواب مباد
 رودیم و بدلب سرود دریا داریم
 در ما نفس هرزهٔ مرداب مباد

حسن حسینی

□

هرگز لبث از زمزمه خاموش مباد
 جامت خالی ز بادهٔ نوش مباد
 نامت که طنین استقامت دارد
 از خاطر عاشقان فراموش مباد

میر هاشم میری

□

سرسبزترین بهار تقدیم تو باد
 آوای خوش هزار تقدیم تو باد
 گفتند که لحظه ایست روئیدن عشق
 آن لحظه هزار بار تقدیم تو باد

وحید امیری

□

یاران، یاران، پیاله تان پر می باد
 با مستی تان بهار دور از دی باد
 اینسان که بر آسمان شب می گذرید
 در هر قدم آفتاب تان در پی باد

میر هاشم میری

برای حضرت ابوالفضل (ع)

□

زان دست که چون پرنده بیتاب افتاد
بر سطح کرخت آبها تاب افتاد

دست تو چو رود تا ابد جاری شد
زان روی که در حمایت از آب افتاد

سلمان هراتی

برای شهید شریعتی

□

برخیز که روح آب برخاک افتاد
آن راکب خونرکاب برخاک افتاد

چشمان شفق به سوگ، خون می گرید
همسایه آفتاب برخاک افتاد

قیصر امین پور

□

این خرقه بدبوی جامه‌ات خواهم داد
بی وقفه جواب نامه‌ات خواهم داد
ای نامه ناتمام، سوگند به عشق
با رفتن خود ادامه‌ات خواهم داد

قیصر امین‌پور

□

کاش این دل مرده را خدا جان میداد
آشفته‌گی‌ام را سرو سامان میداد
ایکاش سوار عشق در عرصه دل
می‌آمد و فاتحانه جولان میداد

حسن حسینی

□

چون آتش عشق شعله‌ور می‌گردد
 در آن رخ دوست جلوه‌گر می‌گردد
 تا رفع عطش از لب معشوق کند
 عاشق ز فرات تشنه برمی‌گردد

محمد علی مردانی

□

می‌رفت به فوج عاشقان پیوندد
 چون موج به بحر بی‌کران پیوندد
 گفتم: به کجا؟ به خنده گفتا: تا وصل
 آنجا که زمین به آسمان پیوندد

علی صدقی‌زاده

□

چون آینه نور ناب در دل دارد
 چون جوباران، شتاب در دل دارد
 سرشار تراز ستاره، روشنتر از آب
 ماهیست که آفتاب در دل دارد

ایرج قنبری

□

از لاله دل، از نسیم محمل دارد
 آئینه صبح در مقابل دارد
 تمثیل زلال بر که مهتاب است
 این رود، هزار چشمه در دل دارد

ایرج قنبری

□

بازم لب بسته قصد گفتن دارد
چشم سر تا سحر نخفتن دارد
برسینه صحرایی ام از خنجر عشق
زخمی است که آهنگ شکفتن دارد

حسن حسینی

□

شب را به دیار خواب می باید برد
آئینه به بزم آب می باید برد
با تیشه شب، ستاره پرپر شده است
پیغام به آفتاب می باید برد

محمد پیله‌ور

□

در کوی طلب ترك هوا باید کرد
 روی دل خویش با خدا باید کرد
 این طایر روح را که در بند خودی است
 زین دام گلوگیر رها باید کرد

محمود شاهرخی

□

گفتا بهره عشق سفر باید کرد
 ره پر زحرامی است، خطر باید کرد
 یا شوق سفر ز سر به در باید کرد
 یا در ره دوست، ترك سر باید کرد

حمید سبزواری

□

شب بودم و تیره، نور بارانم کرد
 وز جاری عشق، چشمه سارانم کرد
 من پهنه کویر تشنه، آن ابر کریم
 سرسبزترین سبزه زارانم کرد

سیاوش دیبیمی

□

چشم از غم خویش گریه چون ابر نکرد
 دل ناله ز بیم غربت قبر نکرد
 تا مرگ به توبه صبر کردیم، ولی
 مرگ آمد و تا توبه ما صبر نکرد

محمد رضا محمدی نیکو

□

بیداد خزان به باغ آلاله چه کرد؟!
 در خاموشی چراغ آلاله چه کرد؟!
 از شاپرکی نسیم عاشق پرسید:
 با جان بنفشه، داغ آلاله چه کرد?!

فرشاد منصوریان

□

در عشق نمی‌توان زبانبازی کرد
 می‌باید ایستاد، جانبازی کرد
 از خون شهید شرم‌تان باد، مگر
 با حرمت لاله می‌توان بازی کرد

خلیرضا قزوین

□

تا سرو به تن قبای نوروژی کرد
آلاله پیا لوای پیروزی کرد

دامان عروسان چمن را در باغ
خیاط بهار عشق، گلدوزی کرد

احمد ده بزرگی

با یاد شهید علی شریعتی

□

وقتی که هوای لب گشودن میکرد
چون گوش، دهان عزم شنودن میکرد

هرم نفسش اگر به دریا می خورد
دریا هوس کویر بودن میکرد

محمدرضا محمدی نیکو

□

بر اوج افق، عقاب را معنی کرد
 با جوشش خویش، آب را معنی کرد
 در پهنه شب، شکفت و ناگاه شکست
 جان دادن آفتاب را معنی کرد

شمس الله مولوی

برای روستایی مهاجر

□

ای روح زلال کوهساران برگرد
 ای راز سرود سبزهزاران برگرد
 این دشت عطش دیده، ترا می طلبد
 فرزند رشید باغ و باران برگرد

ابوالفتح کرمی

□

تا شاهد عشق رو به جانان آورد
 دل باخت و هدیه دوست را جان آورد
 یعنی که شهید حق به خلوتگه راز
 افسانه عشق را به پایان آورد

صفا لاهوتی

□

مه زیر پرتو، سایبان می گیرد
 بر بال نسیم آشیان می گیرد
 ای روح سترگ عشق، ای مطلع مهر
 در سایه ات آفتاب جان می گیرد

ایرج قنبری

□

امواج بلند آب را برهم زد
 آرامش آفتاب را برهم زد
 بیدار نشست تا سحرگاه وصال
 قانون قدیم خواب را برهم زد

اکبر بهداروند

□

چون با نفست بهار می آمیزد
 گل، گل ز طنین سخت می ریزد
 دانم که اگر صبح برد نام ترا
 خورشید به احترام برمی خیزد

بیوک ملکی



تا مشعل درد و داغ بر دل نرسد
کس زین ره تاریک به منزل نرسد
جز تیغ برهنه شناور درخون
زین ورطه شناگری به ساحل نرسد

قیصر امین پور



دردم ز تو ایدوست، بدرمان نرسد
کار من سرگشته به سامان نرسد
از باغ وصال تو نصیبی هرگز
ما را نرسد، تا که به لب جان نرسد

مصطفی قمشه‌ای

□

دل را دم گرم تو جوانی بخشد
 یاد تو امید زندگانی بخشد
 من زنده خنجرى که در مسلخ عشق
 بر کشته حیات جاودانی بخشد

حمید سبزواری

□

منشین که دلت پر ز تعب خواهد شد
 جانت همه در تاب، ز تب خواهد شد
 دامان فلق رها مکن، کز دم دیو
 صبحی ندمیده، باز شب خواهد شد

مشفق کاشانی

□

گویند که با نام تو مجنون گم شد
 در چشم تو آفتاب گردون گم شد
 من می گویم: ستاره ای بود شهید
 پیدا شد و چرخ زد و درخون گم شد

حسن حسینی

□

این دل به کدام واژه گویم چون شد؟
 کز پرده برون و پرده دیگر گون شد
 بگذار بگویمت که از ناگفتن
 این قافیه در دل رباعی خون شد

قیصر امین پور



آن آه که در چاه دمیدی، خون شد
چون شیرۀ غم بر آب چاه، افزون شد
وان آب دوید در رگ خاک و سپس
از خاک دمید و لاله گلگون شد

علی موسوی گرمارودی

برای پدر شهید



خمخانه گل ز گام تو می جوشد
امواج خزر ز نام تو می جوشد
ای منطق آفتاب، خون سه شهید
در کالبد کلام تو می جوشد

نظامرضا رحمدل

□

با زمزمه بلند توحید آمد
بالای سر شهید جاوید آمد

از زخم عمیق خویش سر زد زینب
چون صاعقه در غیبت خورشید آمد

سلطان هراتی

□

خون گل و رنگ او به هم می ماند
در چشم فلق به خشم یم می ماند

با رایت افراشته بر بام شفق
در شب شکنی به صبحدم می ماند

مشفق کاشانی



در پرده به غنچه سخن می ماند
 در شور به مرغ نغمه زن می ماند
 با چهره او بود که گل باخته رنگ
 این غرقه به خون به خویشتن می ماند

مشتق کاشانی



در خلوت شب، چراغ باید شد و ماند
 بر سینه خاک، داغ باید شد و ماند
 با سبزترین جوانه های گل و نور
 در چشم کویر، باغ باید شد و ماند

میرهاشم میری

□

صحرای خطر گام مرا می خواند
 صهبای سحر جام مرا می خواند
 وقت خوش رفتن است، هان گوش کنید
 از عرش کسی نام مرا می خواند

حسن حسینی

□

آنان که چراغ عشق افروخته اند
 چون شمع به سوز دل خود سوخته اند
 شوریدن و برق امت شب زخم زدن
 رسمی است که از ستاره آموخته اند

حسن حسینی

□

یاران ز دیار رمز و راز آمده‌اند
 از عرصه عشق، سرفراز آمده‌اند
 خورشید صفت، به شب شبیخون زده‌اند
 با دامن پر ستاره، باز آمده‌اند

جلال محمیدی

□

اینان که به‌وادی شرف بنشستند
 بر درگاه دوست، صف به صف بنشستند
 افراشته قامتند و بر سینه خصم
 چون تیر نشسته بر هدف بنشستند

سیمیندخت وحیدی

□

آنان که به ما سر سحر را گفتند
 بر شحنه شب همچو شهاب آشفند
 کردند دگر همسفران را بیدار
 خود گرچه درون بستر خون خفتند

حسن حسینی

□

عاشق چو شدند شعله آسا رفتند
 خواندند سرود «لا» و «الا» رفتند
 چون رود به پای سر دویدند به شوق
 تا سینه نیلگون دریا رفتند

سیاوش دیهیمی

□

خوشرویترا از ستاره یاران رفتند
 بر مرکب خون سواره یاران رفتند
 در محضر دوست تا شهادت بدهند
 با پیکر پاره پاره یاران رفتند

مرتضی کارگر دستجردی

□

در حسرت کوی کربلا می رفتند
 مشتاق به بوی کربلا می رفتند
 گلگون تن و خونین کفن و بی پرو بال
 اینگونه به سوی کربلا می رفتند

علی مرادی غیاث آبادی

□

بیدار دلانی که به خون درخفتند
 خواب همه سفلگان شب آشفتمند
 بر دار بلند عاشقی با لب عشق
 هفتاد و دو منصور، انا الحق گفتند

حسین اسرافیلی

□

سرفصل بهار، عید را می بردند
 وز شهر دلم امید را می بردند
 نوری به سکوت خانه تابید، مگر
 از کوچه ما شهید را می بردند!

جواد محقق

□

با بال و پر نیاز هجرت کردند
تا گلشن سبز راز هجرت کردند
خون است دل شقایق، ای غنچه مخند
مرغان بهار باز هجرت کردند

محمود عباد

□

آنان که لباس عشق دربر کردند
دل را پر پرواز، میسر کردند
تا سبز شود بهار، در باغ وطن
گلهای وجود خویش پرپر کردند

ذبیح الله ذبیحی

□

آوازه ابر بود، آبش کردند
 جانمایه گل بود، گلابش کردند
 افتاد به خاک و سر ز افلاک کشید
 در سایه عشق، آفتابش کردند

شمس الله مولوی

□

آنانکه به خون خود وضو می کردند
 جان و دل خود فدای او می کردند
 در دشت بلا، میان خون و آتش
 گمکرده خویش جستجو می کردند

امیر مصدق

□



در سنگر لاله های و هو می کردند
 بر قبله آفتاب رو می کردند
 هنگام نماز سرخ با ذکر احد
 در چشمه اشك خود وضو می کردند

احد ده بزرگی

□

آئینه و آب مهربانی کردند
 با جنگل عشق همزبانی کردند
 شب را ز حریم باغ گل تاراندند
 تشریف سپیده را جهانی کردند

سلمان هراتی



از دامن چشمه آب را آوردند
 آن را کب بی رکاب را آوردند
 یاران بهار جامه، بر شانه خود
 خاکستر آفتاب را آوردند

ایرج قنبری



برای شهید جلال محقق

از زمزم خون، زلال را آوردند
 سرچشمه شور و حال را آوردند
 بوی نفس سپیده برمی خیزد
 از سینه شب، جلال را آوردند

احمد خوانساری

□

او را به شکوه بی حساب آوردند
 از پا تا سر بخون خضاب آوردند
 تا چهره نورانی او را شویند
 از چشمه آفتاب، آب آوردند

عباس برانی‌نور

□

در کوچه ما باز خبر آوردند
 پیغام حماسه‌ای دگر آوردند
 گلگون کفنی را به بلندای شکوه
 برشانه روشن سحر آوردند

حسن کرمی‌نور

□

آنانکه به مرگ سرخ لبخند زدند
 پیمانۀ حق، حسین مانند زدند
 با جوشش خون و با سرود تکبیر
 شب را به خجسته صبح، پیوند زدند

ساعد باقری

برای شیخ فضل الله نوری

□

آنان که صلاهی جور را جار زدند
 با تیشه به ریشه سپیدار زدند
 بیدار دلی را به سپیده دم عشق
 در محضر آفتاب، بر دار زدند

احمد خوانساری

□

تا سکه عشق را به نام تو زدند
 تکبیر قیام را به بام تو زدند
 نام تو طلایه دار بیداران شد
 مردان سحر، جام به جام تو زدند

میرهاشم میری

□

آنان که ز درد درد سرمست شدند
 صهبای فنا چشیده و هست شدند
 پای از سر ملک تن کشیدند همه
 در کشور عشق بی سرو دست شدند

غلامرضا رحمدل



در جاری رود عشق تطهیر شدند
 چون چشمه رها ز خاک دلگیر شدند
 شفاف به شکل آبشاری ز شکوه
 از خویش گذشتند و سرازیر شدند

حسن حسینی



از هیزمها، تفنگها سبز شدند
 بسیار پریده رنگها سبز شدند
 از فیض دم چشمه در این جنگل خاک
 بنگر که چگونه سنگها سبز شدند

محمد رضا سپهرایی نژاد

□

در ساحت آفتاب گلپوش شدند
 در وادی عاشقی عطش نوش شدند
 یاران شهید در سرا پرده خاك
 مانند بهار لاله بردوش شدند

ایرج قنبری

□

آن دل که ز شب گسست، پروا نکند
 شب پنجه به در ساید اگر، وا نکند
 وان دیده که منزله عشقی ابدیست
 جز قله عشق را تماشا نکند

مریم آزاد

□

فریاد بلند شهر خاموشانند
 در هرم کویر، چشمه‌ای جوشانند
 مرگ است به کامشان شرابی جانبخش
 اینان ز تبار دار بر دوشانند

کاظم وحدتی

□

آنان که زبان عشق را می‌دانند
 لب بسته سرود عاشقی می‌خوانند
 با رفتنشان ترنم آمدن است
 خورشید غروب کرده را میمانند

حسن حسینی

□

اینجا همه پیوسته ترا می خوانند
لب تشنه و دلخسته ترا می خوانند
ای ابر بهار، بر سر باغ بیار
گل‌های زبان بسته ترا می خوانند

حسن حسینی

□

در ظلمت شب، سپیده پیغامت بود
خورشید همیشه باده جامت بود
وقتی که ز پیچ کوچی می پیچیدی
چشمان سحر دوخته بر گامت بود

بیوک ملکی

□

آنسو نگران، نگاه پیغمبر بود
 خورشید، رسول آه پیغمبر بود
 ای تیغ پلید، می شکستی ایکاش
 آن حنجره بوسه گاه پیغمبر بود

سعد باقری

□

از شبنم اشک، گونه‌ها مان تر بود
 تشیع جنازه گلی پرپر بود
 از منبر دستها چو بالا میرفت
 در صحن حسینیه دل محشر بود

علیرضا قزوین

□

آواز سروش صبح، درگوشش بود
 دنیای وسیع عشق، آغوشش بود
 از کوچه شب، اگرچه تنها می‌رفت
 سرچشمه آفتاب بر دوشش بود

جواد محقق

□

گلبرگ لطیف لاله تن‌پوشش بود
 بیدارترین ستاره چاووشش بود
 وقتی که شکوفه برتنش می‌روئید
 خورشید در آرزوی آغوشش بود

میرهاشم میری

□

او زمزمه چشمه کوهستان بود
 با آب رفیق و عاشق باران بود
 چون ابر سفید آسمان، در دل ظهر
 همبازی آفتاب تابستان بود

قیصر امین پور

با یاد شهید شریعتی

□

سر سلسله جنبش بیداران بود
 از نسل دلیران و علی واران بود
 در گستره خاک عطشناك کویر
 چون صاعقه بود و مژده باران بود

حسن حسینی

□

دوری که جهان به کام اهریمن بود
 هر لحظه به صد فاجعه آبتن بود
 ما را همه رنج و راحت از دشمن بود
 انصاف بده چه زندگی کردن بود؟

حمید سبزواری

□

جان دادن او کنایه یاس نبود
 با او اثری ز سایه یاس نبود
 آن لحظه که جان در گرو عشق نهاد
 در سوره چشمش آیه یاس نبود

عبدالجبار کاکایی

□

خورشید اگر چشم به راه تو نبود
 گر ماه همیشه بوسه خواه تو نبود
 آن لحظه روحانی پرواز چرا؟
 جز خنده این دو در نگاه تو نبود

میدی فراهانی منفرد

برای ورود امام

□

روزی که تو آمدی، شفق خونین بود
 گلهای چمن ورق ورق خونین بود
 از خون ستاره ها که شب افسردند
 پیشانی صبح در فلق خونین بود

حسین اسرافیلی

□

شب بار دگر نیام خنجر شده بود
 خفاش دوباره سایه گستر شده بود
 خورشید، سحر سرشک خون می بارید
 يك كرب و بلا ستاره پریر شده بود

حسن حسینی

□

هرچند ز غربت گزند آمده بود
 زخمت به روان درمند آمده بود
 گویند که از هیبت دریای دلت
 آن روز زبان آب، بند آمده بود

حسن حسینی

□

زان فتنه خونین که بیار آمده بود
 خورشید «ولا» بر سر دار آمده بود
 با پای برهنه، دشتها را، زینب
 دنبال حسین، سایه‌وار آمده بود

حسین اسرافیلی

□

تابوت گل از شهر جنون آمده بود
 پیراهن دوست لاله‌گون آمده بود
 در هجرت لاله‌های پروانه صفت
 از گوشه چشم شمع خون آمده بود

هاشم کامکار

□

طوفنده‌تر از هوای طوفانی بود
چشمش همه شب چو ابر بارانی بود
با خنده سرخ صد هزاران گل زخم
در مخمل خون، تنش چراغانی بود

محمود عباد

□

ای کاش شب دل مرا ماهی بود
زین تاریکی به صبحدم راهی بود
اینجا منم و شب و درونی خالی
ای کاش که در بساط ما آهی بود

سلمان هراتی

□

چون روح بهار، در شکوفایی بود
 آئینه روشن شکیبایی بود
 وقتی به سلام آسمان برمی‌خاست
 چون قامت سروها، تماشایی بود

مصطفی علیپور

برای امام خمینی

□

با گام تو راه عشق آغاز شود
 شب با نفس سپیده دمساز شود
 با نام تو ای بهاری جاری در جان
 يك باغ گل محمدی باز شود

حسن حسینی

□

هر دل که شراره خیز ناب تو شود
 رخشنده به تیغ آفتاب تو شود
 انگشت نماست همچو ماه شب نو
 آن چشم که حلقه رکاب تو شود

مشفق کاشانی

□

خون از دل زخم تازه ام می آید
 چون کوه به لب گدازه ام می آید
 خورشید به خون خفته بیدار گرم
 بوی سحر از جنازه ام می آید

حسن حسینی

□

صبح از سفر سخت زمان می آید
و آنسوی زمین و آسمان می آید
شب را بدفراسوی زمین رانده به خشم
صبحی که نفس نفس زنان می آید

فیض امین پور

□

می آید و شعله پیرهن می آید
می آید و پاره پاره تن می آید
می آید و بر بسیط نورانی عشق
فارغ ز هوای خویشتن می آید

میرهاشم میری

برای دزفول

□

زین شهر همیشه بوی خون می آید
 زین کوی همیشه جوی خون می آید
 هر چند هنوز خون پیشین تازه است
 بس خون که به شستشوی خون می آید

قیصر امین پور

□

از بام ستاره بانگ خون می آید
 تاریخ از آن سوی جنون می آید
 خورشید ز تنگه های نورانی صبح
 از پشت حصار خون برون می آید

نصرالله مردانی

□

در هیئت سبز، یار کی می آید؟
 خورشید ز کوهسار کی می آید؟
 چشم از پی گرد بر افق دوخته ایم
 با زخم سفر، سوار کی می آید؟

محمطفی علیپور

□

هر لحظه سری به روی نی می آید
 فواره خون از رگ و پی می آید
 پیوسته سؤال هر بسیجی این است
 پس یکه سوار فجر کی می آید

علیرضا قزوه

□

در ظلمت دل، نور چراغی باید
 از دوست به هر حيله سراغی باید
 بی‌داغ اگر دلی بود، سنگش خوان
 در سینه اگر دلی است، داغی باید

اکبر بهداروند

□

من همراه ایل آب خواهم کوچید
 تا منزل آفتاب خواهم کوچید
 با این دل تنگ، مصلحت نیست درنگ
 بر محملی از شتاب خواهم کوچید

قیصر امین‌پور

□

يك روز از اين ديار خواهم كوچيد
 چون لاله به لاله زار خواهم كوچيد
 در هيئت گل، به كورى چشم خزان
 با قافله بهار خواهم كوچيد

علی هوشمند

□

آن شب به شب و ستاره اش می خندید
 بر خار کویر و خاره اش می خندید
 باران گلوله کز سر باغ گذشت
 چون گل، تن پاره پاره اش می خندید

محمدرضا محمدی نیکو

□

در این تن مرده جان دیگر آرید
تاریخ نو از جهان دیگر آرید
بر شبزدگان خاك، خورشید خروش
از سینه آسمان دیگر آرید

نصرالله مردانی

□

يك روز مرا از این بیابان ببرید
از خالی بهت شوره زاران ببرید
تا محضر سبز آب را دریابم
چشمان مرا به باغ باران ببرید

سلمان هراتی

□

در سنگر عشق، التهاش نگرید
 لبخند جهانفروز نابش نگرید
 تا محو غبار ظلمت از دامن خاک
 همگام شدن به آفتابش نگرید

عباس خوش عمل

□

دیدار ترا به شوق خواهم کوشید
 چون جامه تازه‌ایت خواهم پوشید
 گر آتش صد هزار دوزخ باشی
 ای مرگ، ترا چو آب خواهم نوشید

قیصر امین‌پور

□

پیوسته لباً سرزم خواهم پوشید
تا محو شب سیاه خواهم کوشید
در صبح ظفر، شراب پیروزی را
با کاسه آفتاب خواهم نوشید

جواد محقق

□

لب تشنه‌ام از سپیده آبم بدهید
جامی ز زلال آفتابم بدهید
من پرش سوزان حسینم، یاران
با حنجره عشق جوابم بدهید

حسن حسینی

□

آنروز شتاب بود و تابوت شهید
 دل در تب و تاب بود و تابوت شهید
 تا خط افق در امتدادی خونرنگ
 گل بود و گلاب بود و تابوت شهید

محمود عباد

□

از مخمل لاله پیرهن کرد شهید
 رخساره بهرنگ نسترن کرد شهید
 با نعرهٔ تکبیر چو افتاد بدخاک
 در سینه عاشقان وطن کرد شهید

میرهاشم میری

□

در معرکه پای پایداری بگذار
پا در گذر حادثه، باری بگذار

هان تیغ مکش برون و در سینه خصم
این تحفه به رسم یادگاری بگذار

ثابت محمودی (سپیل)

□

ای شکوه، خدا را ز دلم دست بدار
وی دیده، نظاره می کن و خون می بار
ترسم که بسوزدت خدا نا کرده
پا بر دلم ای محبت آهسته گذار

مهر داد اوستا

□

پیراهن پاره پاره اش را بنگر
زخم تن چون ستاره اش را بنگر
بر روی زمین فتادنش را دیدی
برخاستن دوباره اش را بنگر

همایون علی دوستی

□

شب را به شهاب خشم، رانده ز حضور
 اصحاب ستارگان به گردش مسحور
 پیغمبر خورشید، فرو می آید
 از منبر کوهسار با مصحف نور

محمدرضا سهرابی نژاد

□

خونین پرو بالیم، خدایا بپذیر
 هرچند شکسته ایم، ما را بپذیر
 سر در قدم تو باختن چیزی نیست
 این هدیه کوچکی است، از ما بپذیر

وحید امیری

و

□

چون نی به نوای خسته خوانیم نماز
افتاده ز پا، نشسته خوانیم نماز
دور از وطن اصلی خویشیم و رواست
در حال سفر شکسته خوانیم نماز

قیصر امین پور

□

چون خوشهٔ رعد، شب گدازند هنوز
 در راه سحر، حماسه سازند هنوز
 این شیر دلان عشق، پرچم پرچم
 برقائهٔ حق در اهتزازند هنوز

مضطبی علیپور

□

بر نیزه، سری به‌نینوا مانده هنوز
 خورشید فراز نیزه‌ها مانده هنوز
 در باغ سپیده، بوته بوته گل خون
 از رونق دشت کربلا مانده هنوز

محمد پیله‌ور

□

ای خفته دلم، پگاه آمد برخیز
 روزت چو شب سیاه آمد برخیز
 شد موی سیه سپید در بی خبری
 خفتی و اجل ز راه آمد برخیز

حمید سبزواری

□

ای دل ز چه در حجاب ماندی؟ برخیز
 بی نشوئه التهاب ماندی؟ برخیز
 صد بار به کسوت یقین در بر تو
 عشق آمد و رفت و خواب ماندی، برخیز

عباس خوش‌عمل

□

آواز خوش بهار، باران عزیز
شوریده و بیقرار، باران عزیز
براین دل خسته از طواف شهدا
تا فصل دگر بیار، باران عزیز

وحید امیری

ش

□

هر شب به هوای نفس در خواب مباش
بی بهره ز نور عشق و مهتاب مباش

باب کرم خدای بازست، بیا
لب تشنه کنار چشمه آب مباش

عبدالحسین خادم الحسینی

□

ای دوست ز روزگار افسرده مباش
از گردش آسمان، دل آزرده مباش
هستی تو بهین گل گلستان وجود
لب بازگشا به خنده، پشمرده مباش

محمود شاهرخی

□

گاهی به تولا زده بودم ایکاش
جامی ز می «لا» زده بودم ایکاش
آن شب که قراولان طوفان رفتند
چون موج به دریا زده بودم ایکاش

حسن حسینی

□

در هودج سرخ عشق بگذاریدش
از جبهه به دشت لاله‌ها آریدش
این پیکر پاره پاره خورشید است
در باغ شفق به خاک بسپاریدش

همایون علی‌دوستی

□

از این دل دردپرورم دست بکش
از این فرسوده پیکرم دست بکش
کو طاقت مرگ از سیه کاری دل؟
ای موی سپید، از سرم دست بکش

ثابت محمودی (سپیل)

□

بنگر به شکوه سوی حق تاختنش
 بر قلعه عشق پرچم افراختنش
 فتح است در این معرکه سردادن او
 برد است در این میانه جان باختنش

حسن حسینی

□

خورشید به خون نشست در سیمایش
 لبخند فلق شکفت بر لبهایش
 موسیقی جاودانه بیداری است
 در راهگذار شب، صدای پایش

مصطفی علیپور

خ

□

در خون باید وضو نمایی چون تیغ
از شاهد فتح رو گشایی چون تیغ
ای مرد سپید روئیت را شرط است
کز معرکه سرخ رو برآیی چون تیغ

ثابت محمودی (سپیل)

مستی نبود چو مستی باده عشق
از فرش رود به عرش افتاده عشق
فارغ بود از دو عالم آزاده عشق
مرگش نبود هر آنکه شد زاده عشق

مصطفی رضایی احمدآبادی



شیرازۀ شب گسسته از نام فلق
 آوای سپیده آید از گام فلق
 از میکده افق، خبر می آید
 خورشید برون شده است با جام فلق

پرویز بیگی حبیب آبادی

□

چون خون شهید راه حق ریخت بدخاک
 برخاست خروش عرشیان از افلاک
 شب قامت ماه خم شد از ماتم و صبح
 خورشید سراسیمه گریبان زد چاک

کے

□

ای دست تو سازنده دلہای بزرگ
ای عشق، نوازنده دلہای بزرگ
من منتظرم ترا کہ تشریف غمت
داغی است برازنده دلہای بزرگ

حسن حبیبی

□

عمری بداسارت تو بودم ای مرگی
لرزان ز اشارت تو بودم ای مرگی
امروز خوش آمدی، صفا آوردی
مشتاق زیارت تو بودم ای مرگی

علیرضا قزوه

□

از راه رسیده باز مهمان تفنگ
فریاد گلوله خیزد از خوان تفنگ
در سنگر عاشقی اگر جان دادم
جان تو و جان سنگر و جان تفنگ

جواد محقق



گر عرصه زندگی بهما گردد تنگ
 و ر غرقه بهخون شویم در پهنه جنگ
 يك نام بهخون نوشته برسینه سنگ
 بهتر ز هزار نام آلوده بهننگ

محمد علی مردانی

چون آب به آتش هوس می‌زد دل
 بی‌تاب به دیوار قفس می‌زد دل
 تا وارهد از حجاب بودن، بهشتاب
 در سینه من نفس نفس می‌زد دل

میرهاشم میری

□

در وادی سیند بانگ حق می‌زد دل
گلگون شده، طعنه بر شفق می‌زد دل
تا صفحه سرخ شاهدان را یابد
دییچه عشق را ورق می‌زد دل

علی مرادی غیات آبادی

□

بی‌روی تو، باغ لاله خواهد شد دل
آخر به‌جنون، حواله خواهد شد دل
همچون ورقی باطله از دفتر عشق
در پنجه غم، می‌چاله خواهد شد دل

حسن حبیبی

آگاه ز لذت حقایق شده‌ام
آزاد ز زنجیر علایق شده‌ام

من از تو و خدعه‌های تو دلتنگم
ای عقل برو که سخت عاشق شده‌ام

□

باز آمده‌ای بدخویشتن می‌طلبم
سیر آمده‌ای ز ملک تن می‌طلبم
با خصم به کارزار و با خود بدبپرد
این است حماسه‌ای که من می‌طلبم

حمید سیستانی

□

در خواب شبی شهاب پیدا کردم
در رقص سراب، آب پیدا کردم
این دفتر پر ترانه را هم روزی
در کوچه آفتاب پیدا کردم

قیصر امین‌پور

□

آندم که بدخون خود وضو میکردم
دانی ز خدا چه آرزو میکردم
ای کاش مرا هزار جان بود بدتن
تا آن همه را فدای او میکردم

رمضانعلی گلدار

□

چون تشنه بدآب ناب دل می‌بندم
برخنده ماهتاب دل می‌بندم
ای روشنی تمام، تا ظہر ظهور
چون صبح بدآفتاب دل می‌بندم

سلمان هراتی

□

در سینه دشت چون شقایق بودم
در بند گشودن حقایق بودم
دیشب که دوباره از خطر صحبت شد
من با نظر عشق موافق بودم

ترتیب اول است

□

يك عمر به بیهوده روان فرسودم
از عمر نشد به غیر خسران سودم
غافل بودم ز آنچه خدا فردودم
ایکاش چنانکه می نمودم بودم

حمید سبزواری

□

ای کاش ز خیل بیقراران بودم
 همگام زلال چشمه‌ساران بودم
 گنگون کنشی چو شاهدان ره عشق
 يك لاله، میان لاله‌زاران بودم

عبدالحسین خادم‌الحسینی

□

در کعبه جمال بی‌مثالت دیدم
 صد شکر که بی‌پرده، جمالت دیدم
 حالی است مرا که هیچ نتوانم گفت
 بودم بدچه‌حال و درچه‌حالت دیدم

مصطفی قشقه‌ای (مژده)

□

آن دوست که از عشق خرابش دیدم
 در آتش اشتیاق آتش دیدم
 چون قطره جانفشان به گردون پر زد
 در خواب به دوش آفتابش دیدم

حسن اسدش

□

خونین ورق کتاب عشقش دیدم
 پاکیزه تن از گلاب عشقش دیدم
 هنگام عروج سرخ از خاک به عرش
 بی تاب تر از شهاب عشقش دیدم

فرشاد منصوریان

۱۴

از خاك هوای بر دمیدن دارم
تا عرش خیال پر کشیدن دارم
پروانه صفت بدگرد شمع رخ یار
امشب هوس بدخون طپیدن دارم

سعید بیابانکی

۱۵

با یاد تو هر که بشنود گفتارم
حیران بدهد آنده می شود از کارم
می سوزم از این حضور شیرین، اما
از دور بر آتش تو دستی دارم

اکبر بهداروند

□

یارب مددی که گرم پا بگذارم
 هر آنچه نبردنی است، جا بگذارم
 آنگاه که وصل خود نصیبم سازی
 رخساره به خاک کربلا بگذارم

سعد باقری

□

از آتش عشق تو به جان می سوزم
 چون خرمن شعله بی امان می سوزم
 گویند که شمع تا سحر در سوز است
 بی چاره منم که جاودان می سوزم

زهره نارنجی

□

چون لاله به ساحت چمن می سوزم
 با یاد تو پاره پاره تن می سوزم
 در حسرت بوسه ای که خنجر، آن روز
 بر حلق تو زد، هنوز من می سوزم

جواد محقق

□

هنگام سحر حکایتی داشت دلم
 از مرده وصل آیتی داشت دلم
 تا معبد عشق رفت با ذکر خلوص
 بال و پر بی نهایتی داشت دلم

مصطفی قاضی

□

ای کاش سر عبور میداشت دلم
تا لذتی از حضور میداشت دلم
ای کاش برای محو تاریکی خویش
يك پنجره رو به نور میداشت دلم

حبيب الله حسینی میرآبادی

□

بگذار در خیال را باز کنم
در طور حریم سینه، اعجاز کنم
هرچند شکسته بالم، امشب بگذار
از بازترین دریچه پرواز کنم

محمود عباد

□

از عشق تو احساس ندامت نکنم
 هرگز دل خویش را ملامت نکنم
 ایدوست بیا که خواهمت از سر عشق
 اندیشه پاداش قیامت نکنم

حسین قبادیان سوادکوهی

□

هرگز سربندگی به کس خم نکنم
 روی از بد روزگار درهم نکنم
 آزاده ز درد عشق پروا نکند
 باشد که در این میانه من هم نکنم

ایرج قنبری

□

در بهت هراس و هیس استاده منم
وامانده ترین سوار این جاده منم
یاران به سرای سبز باران رفتند
این تشنه که در کویر افتاده منم

شیرام رجبزاده

□

ای کاش چو غنچه صبحدم باز شوم
همبال فرشتگان به پرواز شوم
ای عشق بیا به دیدن من روزی
بگذار که با شهادت آغاز شوم

جواد محقق

□

در کوچه دل، صدای پا می شنوم
 آواز نگار آشنا می شنوم
 این طرفه صدایی که مرا می خواند
 از نای شهید کربلا می شنوم

احمد رضا زارعی

□

معبود تویی، از تو امان می خواهم
 زان چشمه سرمدی نشان می خواهم
 گفתי که شهید زنده جاوید است
 یارب ز تو عمر جاودان می خواهم

سپیده کاشانی

□

خورشیدم و با بانگ ظفر می‌آیم
 والفجر سرایان ز سفر می‌آیم
 تا خیمه ظلمت از زمین برچینم
 با دامنی از بوی سحر می‌آیم

صدیقه وسعتی

□

مائیم که جمله، جان نثاران توایم
 یاران توایم و یار یاران توایم
 هرچند به لطف تو، بلندیم چو کوه
 ای اوج شکوه، خاکساران توایم

سیاوش دیهیمی

□

آئین شهادت ز تو آموخته‌ایم
 در دل ز غمت شعله برافروخته‌ایم
 در هجر عزیزان ز کف رفته‌مان
 چون لاله دل سوخته، دل سوخته‌ایم

هوشنگ انصاری

□

ما حادثه‌ای، به زخم آراسته‌ایم
 کز تیرگی قدیم شب کاسته‌ایم
 صبحیم که صادقانه از خواب گران
 با يك نفس عمیق برخاسته‌ایم

حسن حسینی

برای امام خمینی

□

ما با نفس تو، شستشو یافته‌ایم
وز نام بلندت، آبرو یافته‌ایم
از عطر حضور آفتاب آسایت
ای باغ شگفت، رنگ و بو یافته‌ایم

سیاوش دیهیمی

□

مردانه اگر رحیق بی‌غش زده‌ایم
در محفل رندان بلاکش زده‌ایم
بر بوی وصال دوست از پهنه خاك
چون باد به کام آب و آتش زده‌ایم

مشفق کاشانی

□

تا بر دل خصم عشق، داغی شده ایم
در ظلمت شهر شب، چراغی شده ایم
پائیز دلان هماره دشمن هستند
با ما که در این کویر، باغی شده ایم

جواد محقق

□

از آنسوی مرزهای دور آمده ایم
با منطق روشن حضور آمده ایم
گرمیم و کتاب سرخ آتش دل ماست
ما در پی انتشار نور آمده ایم

وحید امیری

□

سبزیم که از نسل بهاران هستیم
 پاکیم که از تبار باران هستیم
 دور است ز ما تن به مذلت دادن
 ما وارث خون سربداران هستیم

حسن حسینی

□

مائیم که از نسیم پرپر گردیم
 چون آینه از آه مکدر گردیم
 بغضی شود و ز دیده جاری گردد
 در خاطر آه گر مصور گردیم

ایرج قنبری

□

ما در شب بی ستاره تاب آوردیم
ایمان به صداقت شهاب آوردیم
در دفتر آسمان ظلمانی شرق
مضمون غریب آفتاب آوردیم

حسن حسینی

□

دل را به صف گداختن آوردیم
بر ظلمت روح، تاختن آوردیم
در داو نخست، مرگ را خواهد برد
جانی که برای باختن آوردیم

حسن حسینی

□

هنگام سپیده غرق در نور شدیم
 آهنگ ترانه‌های پرشور شدیم
 در سایه آفتاب عاشورایی
 با روح زلال آب محشور شدیم

وحید اهری

□

بر عشق چو دل را به اطاعت خواندیم
 در مکتب خون، درس شهادت خواندیم
 هنگام سحر، نماز پیروزی را
 در مسجد لاله با جماعت خواندیم

احمد ده بزرگی

□

در پرده سوز و ساز هم می خندیم
 با داغ درون گداز هم می خندیم
 چون لاله نوشکفته‌ای در باران
 از گریه پریم و باز هم می خندیم

حسن حسینی

□

رفتیم به جبهه، کربلا را دیدیم
 خواندیم خدا را و، خدا را دیدیم
 ما «حج» نمودیم و طوافش کردیم
 ما «سعی» نکردیم و «صفا» را دیدیم

ناصر فیض

□

ما فصل سپیده از کتاب سحریم
 در وادی نور، هم رکاب سحریم
 هر شب چو شفق به خون خود می غلتیم
 هر صبح دوباره آفتاب سحریم

محمد رضا محمدی نیکو

□

دائیم که پای بسته پرمی گیریم
 با بال و پر شکسته، پرمی گیریم
 بی واهمه از هوای طوفانی دشت
 تا بام تو دسته دسته، پرمی گیریم

میرهاشم میری

□

برخیز بدخون دل، وضویی بکنیم
 در آب ترانه شستشویی بکنیم
 عمر اندک و فرصت خموشی بسیار
 تلخ است سکوت، گفتگویی بکنیم

قیصر امین پور

□

برخیز که رنگ خواب را سرخ کنیم
 زین و زره و رکاب را سرخ کنیم
 تا زرد نبینند بیا از سر عشق
 با خون خود آفتاب را سرخ کنیم

قیصر امین پور

□

وقت است که مرز آب را حفظ کنیم
در غیبت گل، گلاب را حفظ کنیم

هر روز به یمن دیدن چشمانش
یک سوره از آفتاب را حفظ کنیم

وحید امیری

□

شاید که به عشق نیک اندیشه کنیم
فرهاد شویم و عاشقی پیشه کنیم

این صخره که پیش رویمان استاده است
شیطان هوی است، عشق را تیشه کنیم

سلمان هرائی

□

وقت است دل‌انگیزتر از صبح شویم
 در جوشش، لبریزتر از صبح شویم
 یاک روز به شوق کسب فیض از خورشید
 برخیز سحرخیزتر از صبح شویم

ثابت محمودی (سهیل)

□

با مرکبی از آتش و خون می‌آئیم
 با هروله از دشت جنون می‌آئیم
 داریم سرستیز با لشکر شب
 با خنجر خورشید برون می‌آئیم

سعید یوسف‌نیا



برخیز ز عشق، دفتری بگشائیم
 بر خانه خورشید، دری بگشائیم
 اینک که هوا تا ابدیت آبیست
 برخیز مگر بال و پری بگشائیم

مصطفی علیپور

ن

□

خون تو که لاله رنگ و بویابد از آن
سر تاسر خاک شستشو یابد از آن

بر پیکر چاکچاک تو بوسه زند
خورشید، مگر که آبرو یابد از آن

فرشاد منصوریان

□

چون اشك شب وداع یاران، باران
 تمثیل نبرد حقگزاران، باران
 جاری شده در رگ رگ اندام زمین
 یادآور خون پاسداران، باران

فرشاد منصوریان

□

هرچند که ساکت و خموشم یاران
 در مکتب عشق سختکوشم یاران
 از باغ گلوی عاشقان می آیم
 تابوت گلی است روی دوشم یاران

وحید امیری

□

هر چند که رخ نهفتنی بایدهمان
 در خاک، عظیم خفتنی بایدهمان
 مشمول بهار رستخیزیم همه
 چون وقت رسد، شکفتنی بایدهمان

حسن حبیبی

□

سبزیم و شکوه سرو در قامتمان
 سرخیم و حضور لاله ها آیتمان
 بر تن کفن است و باد از وادی عشق
 گلبوسه زند به گونه رایتان

پرویز بیگی حبیب آبادی

□

کس راز حیات او نداند گفتن*
 باید که زبان به کام خود بنهفتن
 هرچند میان خون خود خفت ولی
 سوگند، که خون او نخواهد خفتن

قیصر امین پور

□

تاچند اسیر موج تشویش شدن
 آلوده به گرداب کم و بیش شدن
 سر بر سر سنگها ز غم کوبیدن
 بیگانه ز خلق و رانده از خویش شدن

مشفق کاشانی

*... بلکه زندگانند ولی شما نمی‌دانید.

سوره بقره، آیه ۱۵۴

□

افسانه حسرت، مرا باور کن
 چون غنچه بدست خود، مرا پرپر کن
 ای شعله عشق، خرمن جان مرا
 با برق نگاه خویش، خاکستر کن

محمود عباد

□

با زمزمه بهار بیدارم کن
 از جرات آبشار سرشارم کن
 در عزلت بی عشق دلم می پوسد
 ای باخبر از عشق، خبردارم کن

سلمان هراتی

□

ای پردگی پرده داغ دل من
روشن به فروغ تو، چراغ دل من
نازم به غمت که بازگیرد، چو شود
آواره ز هر دلی، سراغ دل من

میرداد اوستا

□

خورشید به خون تپیده را دیدم من
آن عاشق سر بریده را دیدم من
با زخمه زخم بی شمارش می گفت
در دامن شب، سپیده را دیدم من

جواد نعیمی

□

برخیز و بخوان سرود پیروزی خون
 هنگام بهار و فصل نوروژی خون
 با رویش لاله‌های خونین بنگر
 بر دامن سبز دشت گلدوزی خون

قیصر امین‌پور

□

خورشید شکفته روی گلدسته خون
 از دور رسد سرود پیوسته خون
 پر می‌زند از حصار در بسته تن
 تا اوج رها، پرندۀ خسته خون

نصرالله مردانی



روییده گل شقایق از سینه خون
اندیشه کن از قیام دیرینه خون
با دیده طوفانی تاریخ نگر
آینده خاک را در آینه خون

نصرالله مردانی



آنروز که آهنگ سفر داشت حسین
از راز شهادتش خبر داشت حسین
از بهر سرودن یکی قطعه سرخ
هفتاد و دو واژه در نظر داشت حسین

عزیزالله خدای

□

مه، بارقه‌ای است در شبستان حسین (ع)

شب، حادثه‌ای ز درد پنهان حسین (ع)

هر صبح، ز دامن افق خون‌آلود

خورشید برآید از گریبان حسین (ع)

مشتق کاشانی

□

ابری است که باران و تگرگش خونین

می‌لاد دوباره روز مرگش خونین

سردار سحر ز جنگ شب می‌آید

براسب سپیده زین و برگش خونین

حسن حسینی



این دشت شقایق است یا سنگر او
 این شعله آتش است یا بستر او
 تصویر شفق فتاده در دامن دشت
 یا چشمه خون روان شده از سر او

□

ماییم و ز درد و داغ گفتن با تو
 داغیم ز گفتن و شنفتن با تو
 تنها به اشاره تو سبز است بهار
 باغیم و اجازه شکفتن با تو

قیصر امین پور

□

ای نکبت فردوس برین در تن تو
 وی مخمل آفتاب پیراهن تو
 درکوی محبت تو ای زنده بدعشق
 این دست تمنای من و دامن تو

ایرج قنبری

□

شب زخمی پنجه‌های خورشیدی تو
 گلزخم ستاره سحر، عیدی تو
 یکروز در این کویر، خواهد پیچید
 جوبار صدای سبز توحیدی تو

جواد محقق

□

منزل زچهره میان گل داری تو
 هر نوگل سرخ را خجل داری تو
 انگار شهید داده‌ای لاله سرخ
 کاین داغ بزرگ را به دل داری تو

جواد نعیمی

□

ای در طف تاریخ بلا ریشه تو
 غواصی دریای خطر پیشه تو
 از خانه دیده چون گذشتی، پیچید
 در کوچه دل، شمیم اندیشه تو

نرگس گنجی

□

ای صاحب عشق و عقل، دیوانه تو
 حیران تو، آشنا و بیگانه تو
 دیدار تو را همه نشانی دادند
 ای درهمه جا، کجاست پس خانه تو؟

قیصر امین پور

□

این دیده که دیده دست می‌شوید ازو
 این دل، که زمانه درد می‌بوید ازو
 ابری است که انتظار می‌بارد ازو
 دشتی است که اشتیاق می‌روید ازو

مهرداد اوستا

□

زان دل که به عشق آشنا نیست مگو
 با سوز فراق مبتلا نیست مگو
 رنجیده دلان خوشند با سوز فراق
 زان درد که در طریق ما نیست مگو

ایرج قنبری



تا چند به روی و رنگ بستن توبه
وز دیدن رنگ و رو شکستن توبه
صد بار گناه و توبه و باز گناه
یکبار هم از توبه شکستن توبه

محمدرضا محمدی نیکو



تنها، سر چاه می‌روم، گاه بگاه
 سر می‌نهم اندوهگنان، چون تو به چاه
 می‌گیریم و با یاد غمت می‌گوییم
 لا حول ولا قوة الا بالله

علی موسوی گرمارودی



از کوچهٔ حق، صدا شنفتند همه
 چون لاله ز دشت جان، شکفتند همه
 لا حول ولا قوة الا بالله
 خفتند به خون خویش و گفتند همه

ناصر ثاقبی‌فرد

□

آن دوست بدروی من بخندند یا نه؟

وین دفتر هجر را ببندد یا نه؟

گل پیرهن سرخ شهادت را او

برقامت و قد من پسندد یا نه؟

امیر مصدق

۵

برای حضرت ابوالفضل

□

آغشته به خون سپیده دم شد ای وای
يك لاله ز باغ عشق کم شد ای وای
بر مصحف خون رسول تاریخ نوشت
اسطوره و القلم، قلم شد ای وای

غلامرضا رحمدل

□

چون قصه عشق جاودانی شده‌ای
 چون طایر قدس، آسمانی شده‌ای
 دانی چه لطافتی است گل را به بهار
 هنگام شهادت آنچنانی شده‌ای

میرعلی افندی

□

تصویر توان و تاب بودی رفتی
 پرورده انقلاب بودی رفتی
 مواج‌تر از سپیده در چشمه صبح
 یادآور آفتاب بودی رفتی

ایرج قنبری



چون قطره اشك گرم و پاك افتادى
چون شعله شوق تابناك افتادى
تا صبح در آئینه چشم تو نشست
ای روح سپیده دم، به خاك افتادى

میرهاشم میری



ای ذات احد، خدای سرمد، مددی
ای بر تو سپاس و حمد بی حد، مددی
در حضرت تو ز شرم اگر خاموشیم
ای دوست به خاطر محمد (ص) مددی

محمد جواد محبت

□

درمانده و زار و دردمندم کردی
 چون صید فتاده در کمندم کردی
 از دست غمت گریختن آسان نیست
 ای عشق چه سخت پایبندم کردی

ثابت محمودی (سهیل)

□

روی خطی از غبار برمیگردی
 در هیئت يك سوار برمیگردی
 پیراهنی از شکوفه دربر داری
 یارا مگر از بهار برمیگردی

مصطفی علیپور

□

دستی ز کرم به‌شانۀ ما نزدی
بالی به‌هوای دانۀ ما نزدی

دیری است دلم، چشم به‌راحت دارد
ای عشق، سری به‌خانۀ ما نزدی

قیصر امین‌پور

□

ای دل به‌طواف عافیت پیر شدی
بازیچۀ پنجه‌های تقدیر شدی

با چلچله‌ها فرصت پروازت بود
افسوس که اینچنین زمین‌گیر شدی

فرشاد منصوریان

□

ای دل نه مرا دوست که دشمن بودی
عمری بدفریب و فتنه با من بودی
از فتنه توست هر خرابی که مراست
هر چند مقیم خانه تن بودی

حمید سبزواری

□

از راه رسیده حقگزار دگری
بر توسن عشق تکسوار دگری
ای یار حماسه ساز، در عرصه عشق
سردار دگر، بر سر دار دگری

فرشاد منصوریان

□

از حق تا بنده غروری، دوری
 از ذکرش چون همیشه دوری، دوری
 در ظلمت آسمان هستی ای دل
 از عشق هزار سال نوری، دوری

ثابت محمودی (سهیل)

□

از دست منه تفنگ تا پیروزی
 ننگ است دمی درنگ تا پیروزی
 دانی چه بود پیام یاران شهید
 این است که جنگ جنگ تا پیروزی

ثابت محمودی (سهیل)

□

باید گل نور ناب را بشناسی
روشنگری شهاب را بشناسی

ای مهر به پیشانی او چشم بدوز
وقت است که آفتاب را بشناسی

مهدی فراوانی منبرد

□

دل، خسته ز گردش شب و روز، بسی
افسرده ز همنشینی غیر کسی

ایکاش تمام عمر يك لحظه شود
وان لحظه به یاد تو بر آرم نفسی

محمد جواد محبت

□

در دست سپیده نامه عشق تویی
 هنگام نماز اقامه عشق تویی
 با بغض شکفته بی‌ریا می‌گویم
 ای زخم شناسنامه عشق تویی

وحید امیری

□

رخشنده‌ترین ستاره عشق تویی
 در چشم سحر، اشاره عشق تویی
 امروز در آسمان خونبار وطن
 خورشید هزار پاره عشق تویی

فاطمه سبزه‌ای



ای هرچه کران، ز بیکرانی که تویی
وی هرچه مکان، ز لامکانی که تویی
دارم ز تو این شناخت، کز روز نخست
شناخت ترا کس، آنچنانی که تویی

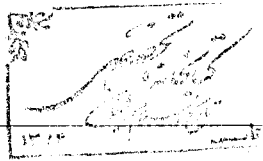
مهدی دیجوران



فهرست اعلام

- | | |
|---|---|
| ۱- آزاد. مریم/ ۸۷ | ۱۴- بیابانکی. سعید/ ۱۳۵ |
| ۲- اسدی. حسن/ ۱۳۴ | ۱۵- بیابانگردجوان. عادل/ ۱۶ |
| ۳- اسرافیلی. حسین/ ۷۸، ۹۴، ۹۶ | ۱۶- بیگی حبیب آبادی. پرویز/ ۱۲۲، ۱۵۷ |
| ۴- اسلامی. سیاوش/ ۲۵ | |
| ۵- الهی. نادر/ ۱۵، ۲۴ | |
| ۶- امیری. وحید/ ۱۷، ۲۲، ۳۸، ۵۵، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۳۲، ۱۴۵ | ۱۷- پوربزرگ. علیرضا/ ۳۹ |
| ۷- امین پور. قیصر/ ۱۵، ۱۲، ۱۸، ۲۳، ۲۵، ۳۱، ۳۵، ۳۶، ۴۱، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۶، ۵۷ | ۱۸- پیلهور. محمد/ ۶۰، ۱۱۳ |
| ۸- انصاری. هوشنگ/ ۱۴۳ | ۱۹- ثاقبی فرد، ناصر/ ۱۷۵ |
| ۹- اوستا. مهرداد/ ۱۱۵، ۱۶۵، ۱۶۸ | ۲۰- جمالی. محمد خلیل/ ۳۱ |
| ۱۰- باقری. ساعد/ ۸۴، ۹۵، ۱۳۶ | ۲۱- جواد. محمد صادق/ ۲۴ |
| ۱۱- براتی پور. عباس/ ۴۵، ۸۳ | |
| ۱۲- بهجتی (شفق) محمد حسین/ ۲۱ | ۲۲- حسینی. حسن/ ۱۱، ۱۹، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۷، ۵۴، ۵۷ |
| ۱۳- بهداروند. اکبر/ ۱۸، ۶۷، ۱۵۳ | ۶۰، ۷۵، ۷۴، ۷۶، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۵، ۹۸ |
| | ۹۹، ۱۰۷، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۷ |
| | ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۶۳ |
| | ۲۳- حسینی میرآبادی. حبیب.../ ۳۶، ۱۳۸ |

- ۲۴- خادم الحسینی. عبدالحسین / ۴۰- شکوری. ناصر/ ۴۹
۱۱۶، ۱۳۳
- ۲۵- خدامی. عزیزا.../ ۱۶۲
۲۶- خوانساری. احمد/ ۱۶، ۸۲، ۸۴
۲۷- خوش عمل. عباس/ ۱۵۶، ۱۱۴
۲۸- دهبزرگی. احد/ ۴۳، ۵۰، ۵۱
۲۹- دیجوران. مهدی/ ۱۸۱
۳۰- دیهیمی. سیاوش/ ۲۹، ۳۳، ۳۳
۶۲، ۷۶، ۱۴۲، ۱۴۴
- ۳۱- ذبیحی. ذبیح الله/ ۷۹
۴۶- غرقابی. محمود/ ۴۸
- ۳۲- رجب زاده. شهرام/ ۱۴۰
۳۳- رحمدل، غلامرضا/ ۳۴، ۷۱، ۸۵
۱۷۲
- ۳۴- رضایی احمدآبادی. مصطفی / ۴۹- قاضی. مصطفی/ ۱۳۷
۵۰- قبادیان سوادکوهی. حسین /
۱۲۱
۱۳۹
- ۳۵- زارعی. احمدرضا/ ۳۲، ۱۴۱
۵۱- قزو. علیرضا/ ۲۲، ۴۵، ۶۳
۹۰، ۱۰۲، ۱۲۵
- ۳۶- سبزواری. حمید / ۳۷، ۶۱
۶۹، ۹۳، ۱۱۴، ۱۳۰، ۱۳۲
۱۷۷
- ۳۷- سبزه ای. فاطمه/ ۱۸۰
۳۸- سهرابی ثراد. محمدرضا/ ۹
۸۶، ۱۱۱، ۱۲۹
- ۵۴- کارگر دستجردی. مرتضی/ ۴۴
۷۷
- ۳۹- شاهرخی. محمود/ ۶۱، ۱۱۷
۵۵- کاکایی. عبدالجبار/ ۹۳



- ۵۶- کامکار. هاشم/۹۶
 ۵۷- کاشانی. سپیده/۱۴۱
 ۵۸- کاشانی. مشفق/۳۵، ۳۸، ۴۶، ۶۹، ۷۲، ۷۳، ۹۹، ۱۴۴، ۱۵۸، ۱۶۳
 ۵۹- کردستانی. گلشن/۲۶
 ۶۰- کرمی. ابوالفتح/۴۶، ۶۵
 ۶۱- کرمی نور. حسن/۸۳
 ۶۲- گلدون. رمضانعلی/۱۳۱
 ۶۳- گنجی. نرگس/۱۶۷
 ۶۴- لاهوتی. صفا/۶۶، ۱۲۳
 ۶۵- لرتزاد. یداله/۲۱
 ۶۶- محبت. محمدجواد/۱۷۴، ۱۷۹
 ۶۷- محقق. جواد/۷۸، ۹۱، ۱۵۷
 ۶۸- محمدی. جلال/۷۵
 ۶۹- محمدی نیکو. محمدرضا/۳۲
 ۷۰- محمودی (سهیل) ثابت/۲۸
 ۷۱- مرادی غیاث آبادی. علی/۱۴
 ۷۲- مردانی. محمدعلی/۲۶، ۵۸
 ۷۳- مردانی. نصرالله/۱۵۱، ۱۵۵
 ۷۴- مصدق. امیر/۸۵، ۱۷۱
 ۷۵- ملکی. بیوک/۲۸، ۶۷، ۸۹
 ۷۶- موسوی فاخر. مهدی/۵۲
 ۷۷- موسوی گرمارودی. علی/۷۱
 ۷۸- منصوریان. فرشاد/۶۳، ۱۳۴
 ۷۹- مولوی. شمس اله/۱۴، ۴۴، ۶۵
 ۸۰- میرافضایی. میرعلی/۱۷۳
 ۸۱- میری. میرهاشم/۲۷، ۵۳، ۵۴
 ۸۲- نارنجی. زهره/۱۳۶
 ۸۳- نعیمی. جواد/۱۶۵، ۱۶۶
 ۸۴- نوربخش. مرتضی/۱۳
 ۸۵- وحدتی. کاظم/۸۸
 ۸۶- وحیدی. سیمیندخت/۷۵
 ۸۷- وسمقی. صدیقه/۱۴۲
 ۸۸- هراتی. سلمان/۲۷، ۳۴، ۴۷
 ۸۹- هوشمند. علی/۱۵۴
 ۹۰- یوسف نیا. سعید/۱۵۳

